**خشنودی خدا در پسرش**

متی ۵:۱۷

این است پسر حبیب من، که از وی خشنودم.

**مقدمه**

امروز سری جدیدی از موعظه‌ها را آغاز می‌کنیم، که به امید خدا، تا نوزدهم آوریل؛ یکشنبۀ عید قیام ادامه دارد. از این‌رو، مایلم توضیح دهم که چگونه به این نتیجه رسیدم تا این مجموعه را موعظه نمایم.

**دیدن، شدن است**

در واقع، چندین آیه در کتاب‌مقدس، مرا بر آن داشت تا به موعظۀ این مجموعه بپردازم؛ که به طور خاص، می‌توانم از رسالۀدوم قرنتیان ۱۸:۳ نام ببرم.

لیکن همۀ ما چون با چهرۀ بی‌نقاب، جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال، به همان صورت متبدل می‌شویم؛ چنان که از خداوند که روح است.

من معتقدم این آیه، یکی از طریقهایی است که به ما می‌آموزد تا چگونه با نگریستن به جلال مسیح، به تدریج، تغییر کرده و به شباهت او درآییم. «همۀ ما چون با چهرۀ بی‌نقاب، جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، به همان صورت متبدل می‌شویم.» با چشم دوختن به جلال خداوند، و او را در منظر خود داشتن است، که می‌توان بیشتر و بیشتر به شباهت خداوند درآمد.

وقتی به موسیقی گوش می‌دهیم، آن را زیر لب زمزمه می‌کنیم؛ در طرز صحبتمان، لهجۀ دیارمان را به خود می‌گیریم؛ طرز آداب و معاشرت والدینمان را برمی‌گزینیم؛ و ذاتاً مایلیم از انسانهایی تقلید کنیم که بیش از همه تحسینشان می‌کنیم. همین امر نیز در مورد خدا صادق است. اگر توجهمان را به او معطوف نماییم و جلالش را در نظر داشته باشیم، از جلال تا جلال، به شباهتش تبدیل خواهیم شد. اگر نوجوانان دوست دارند موهایشان را مانند موی چهرۀ محبوبشان بیارایند، پس مسیحیان نیز مایلند که شخصیتشان را به شباهت خدایی درآورند که او را می‌ستایند. در این تبادل روحانی، دیدنْ صرفاً باور کردن نیست؛ بلکه دیدن، تبدیل شدن است.

**موعظه نمودن، تصویرسازیِ جلال خداست**

درسی که آموختم این است که برای فراگیر شدن یک موعظه، باید که جلال خدا را به تصویر کشید، چرا که هدف از موعظه نمودن این است که مردم به شباهت خدا درآیند. فکر می‌کنم پولس نیز در خصوص موعظه کردن، چنین دیدگاهی داشت؛ زیرا که چهار آیه بعد، در رسالۀ دوم قرنتیان ۴:۴، مضمون موعظه‌اش را چنین توصیف می‌کند، «تجلی بشارت جلال مسیح، که صورت خداست.» و دو آیه بعد در آیۀ ۶، آن را با اندکی تفاوت، چنین بیان می‌کند: «نور معرفت جلال خدا، در چهرۀ مسیح.»

پس موعظه نمودن از دیدگاه پولس، نوری است که به دل تاریک انسانها می‌تابد و آن را تبدیل می‌سازد.

در آیۀ ۴، نورْ «تجلی بشارت»؛ و در آیۀ ۶، «نور معرفت» نامیده می‌شود.

در آیۀ ۴، انجیل، انجیل جلال مسیح است؛ و در آیۀ ۶، معرفت، معرفت جلال خداست. بنابراین، در هر دو آیه، نوری که به دل تابیده و آن را تبدیل می‌سازد، نور جلال است؛ جلال مسیح، و جلال خدا.

اما اینها در واقع، دو جلال متفاوت نیستند. پولس در آیۀ ۴ می‌گوید که این جلال مسیح است که صورت خداست؛ و در آیۀ ۶ به این اشاره می‌کند که جلال خدا، در چهرۀ مسیح نمایان است. پس آن نوری که در نتیجۀ گوش دادن به موعظه، دل را تبدیل می‌سازد، نور جلال است؛ و این جلال را می‌توانید جلال مسیح بدانید که تصویر خداست؛ و یا جلال خدایی که به طور کامل، در مسیح بازتاب می‌یابد.

موعظه نمودن، تصویرسازی، یا نمایان ساختن، و یا به نمایش گذاشتن جلال الهی در دل انسانهاست (دوم قرنتیان ۴:‏۴-‏۶)؛ تا که ایشان با نگریستن به این جلال، از جلال تا جلال، به تصویر خداوند تبدیل گردند (دوم قرنتیان ۱۸:۳).

**تجربه نشان می‌دهد که این درست است**

دیدن خدا، آن‌گونه که واقعاً هست، بارها و بارها برایم ثابت گشته، و این دیدن، قدرتمندترین و پیش‌برنده‌ترین نیرویی است که به من انگیزه بخشیده تا در پی قدوسیت باشم و شادیِ خود را در خدا بیابم. این یک برداشت ساختگی، و یا صرفاً عقلانی نیست؛ بلکه دقیقاً چیزی است که صحّت و درستی آن را خود چشیده و تجربه کرده‌ام (همان‌طور که برای بسیاری از شما مشهود گشته است!)

من و شما به تجربه آموخته‌ایم که دو گونه جلال، در روح و جان انسانها در جنگند؛ جلال دنیا و همۀ خوشیهای کوتاه و زودگذری که ارزانی می‌دارد؛ و در مقابلش، جلال خدا و همۀ خوشی و مسرت جاودانه‌ای که می‌تواند عطا کند. این دو جلال، با هم در رقابت هستند، تا هر یک بتواند شادی و سرور دل ما گشته، تا در دل او را بستاییم و به آن وفادار بمانیم. در این میان، نقش موعظه نمودن این است که جلال خدا را آشکار و هویدا ساخته، و آن را به تصویر کشیده و در معرض نمایش قرار دهد؛ تا آن جلال، در بالاترین حد کمال و ارزشمندی، در دل شما بتابد؛ و شما را از جلال تا جلال متبدل سازد.

**کلنجار و کشمکشی که یک واعظ با آن رو‌به‌رو است**

من در مقام یک واعظ، پیوسته با این پرسش مواجه هستم که چگونه می‌توانم جلال خدا را به بهترین شکل به تصویر بکشم، تا شمار عظیمی از انسانها، آن را ببینند و آن جلال تغییرشان دهد. دو هفته پیش در خلوتم، این سوال را از خود پرسیدم؛ و پاسخی تازه به ذهنم رسید.

در بخشی از کتاب «حیات خدا در جان انسان»، اثر هنری اِسکوگال، که مشغول مطالعۀ آن بودم، چنین نوشته است: «قدر و منزلت و کمال روح و جان، به چیزی است که بدان عشق می‌ورزد» (صفحۀ ۶۲). در یک آن برایم روشن شد که این گفته کاملاً صحیح است؛ و این فکر به ذهنم رسید که اگر این امر در مورد انسان صدق می‌کند؛ همان‌طور که منظور اِسکوگال نیز همین بود، به یقین که در مورد خدا نیز صادق است: «قدر و منزلت و کمال روح و جان خدا، به چیزی است که بدان عشق می‌ورزد».

از این‌رو، چندین روز به مطالعه و جستجو در کتاب‌مقدس پرداختم، تا به این پی ببرم که خدا چه چیزی را دوست می‌دارد، از آن لذت برده، و در آن مسرور و خشنود می‌باشد و شادی می‌نماید. نتیجه این شد که تصمیم گرفتم به موعظۀ سیزده پیغام، با عنوان خشنودی خدا بپردازم.

حال، دعای من این است و امیدوارم دعای شما نیز چنین باشد که ببینیم و بنگریم که چه چیزی خدا را خشنود می‌سازد، چرا که آن زمان است که به قدر و منزلت و کمال روح و جان او پی برده، آن را خواهیم دید؛ و با دیدن قدر و منزلت و کمال روح و جان خدا، جلال او را نیز خواهیم دید؛ و با دیدن جلالش، ما هم از جلال به جلال، تبدیل خواهیم شد، تا به شباهت او درآییم؛ و وقتی به شباهت او تبدیل شدیم، آن‌گاه می‌توانیم با مردم این شهر، و با مردمی در نقاط مختلف جهان، که تا به حال پیغام انجیل را نشنیده‌اند، رو‌به‌رو شده، و برای آن منجی عظیم، که در برابر گیرایی و جذابیتش یارای مقاومت نیست، شاهدی زنده باشیم. طی سیزده هفتۀ آینده که به خدا می‌نگریم و با جدیت و کوشایی دعا می‌کنیم، باشد که خداوند خشنود گردد، تا بیداری عظیمی از محبت و قدوسیت و قوت به ما عطا نماید.

**شرح و تفسیر**

برای اینکه قدر و منزلت روح و جان خدا را در چیزی که بدان عشق می‌ورزد به تصویر بکشیم، باید از ابتدا شروع کنیم. نخستین و بنیادی‌ترین چیزی که می‌توانیم در مورد خشنودی خدا بگوییم، این است که او در پسرش خشنود است. سعی می‌کنم این حقیقت را در پنج نکته توضیح دهم.

**۱. خدا در پسرش خشنود است**

در انجیل متی فصل ۱۷، عیسی، پطرس و یعقوب و یوحنا را بر فراز کوهی می‌برد. زمانی که کسی جز خودشان در آنجا نیست، چیزی کاملاً مبهوت کننده واقع می‌گردد. به ناگهان، خدا ظاهر عیسی را پرجلال می‌سازد. آیۀ ۲: «چهره‌اش چون خورشید درخشنده، و جامه‌اش چون نور، سفید گردید.» سپس در آیۀ ۵، ابری درخشنده، بر ایشان سایه می‌افکند؛ و خدا از آن ابر، سخن می‌گوید، «این است پسر حبیب من، که از وی خشنودم؛ او را بشنوید!»

خدا چشمه‌ای از جلال آسمانی و راستین عیسی را به شاگردان نشان می‌دهد. این همان چیزی است که پطرس در رسالۀ دوم پطرس ۱۷:۱، بدان اشاره می‌کند، «[مسیح]، از خدای پدر، اکرام و جلال یافت.» آن‌گاه خدا در دو جمله، حس خود به پسرش را ابراز نموده، و می‌فرماید: «پسرم را دوست دارم» («این است پسر حبیب من»)؛ و «من در پسرم خشنودم» («از وی خشنودم»).

در موقعیت دیگری نیز، زمانی که عیسی تعمید می‌گرفت؛ و آن هنگام که روح‌القدس نازل شده، و عیسی را برای شروع خدمتش، مسح نمود، خدا همین را تکرار می‌کند؛ که حاکی از محبت پدر، و حمایت اوست. «این است پسر حبیب من، که از او خشنودم».

و در انجیل یوحنا، عیسی چندین مرتبه، از محبت پدر به خودش می‌گوید؛ برای نمونه: یوحنا ۳۵:۳، «پدر، پسر را محبت می‌نماید؛ و همه‌چیز را به دست او سپرده است.» یوحنا ۲۰:۵، «پدر، پسر را دوست می‌دارد؛ و هر آنچه خود می‌کند، بدو می‌نماید».

(به انجیل متی ۱۸:۱۲ نیز مراجعه نمایید؛ متی در آن آیه، از اشعیا ۱:۴۲ نقل قول می‌کند؛ که اشاره‌ای به عیسی می‌باشد: «اینک، بندۀ من که او را برگزیدم؛ و حبیب من، که خاطرم از وی خرسند است.» واژۀ «خرسند» در زبان عبری، *ratsah* نامیده می‌شود؛ که به معنای «مسرور بودن» است).

پس نخستین نکته این است که خدای پدر، پسر را دوست می‌دارد، نه اینکه با از خودگذشتگی و رحم و شفقّتی ایثارگرانه، او را محبت نماید؛ بلکه با مسرت و خرسندی، او را دوست می‌دارد. او از پسرش خشنود است. روح و جان او در پسرش وجد و شادی می‌نماید. وقتی به پسرش می‌نگرد، از آنچه می‌بیند، لذت برده و آن را تحسین نموده، و او را عزیز و گرامی می‌دارد؛ و به شوق می‌آید.

**۲. پسر خدا از الوهیتِ کامل برخوردار است**

این حقیقت موجب می‌شود که ما در خصوص نکتۀ اول، دچار اشتباه نشویم. شاید شما تصدیق کنید که خدا در پسرش خشنود است، اما بگویید که این پسر، صرفاً انسانی مقدس و استثنایی است که پدر، او را به پسری پذیرفته، و از این سبب، در او بسی شاد است.

اما رسالۀ کولسیان ۹:۲، از زاویۀ دیگری می‌نگرد. «در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است.» پسر خدا صرفاً انسانی برگزیده نیست، بلکه از الوهیت کامل برخوردار است.

سپس کولسیان ۱۹:۱، این حقیقت را به خشنودی خدا ربط می‌دهد: «خدا رضا بدین داد که تمامی پُری (الوهیت)، در او ساکن شود.» به عبارتی دیگر، خدا راضی و خشنود بود که چنین کند. او دنیا را جستجو نکرد تا انسانی را بیابد که برای شاد و مسرور نمودنِ او واجد شرایط باشد؛ و سپس وی را در مقام پسر خود بپذیرد؛ بلکه خود پیش‌قدم شد تا پُری خویش را در جسم، مجسم سازد. به عبارتی، می‌توان گفت که خدا پیشگام شد تا پُری الوهیتش، ذات انسان به تن کند؛ و کولسیان ۱۹:۱، می‌فرماید که او از کاری که کرد، خشنود بود. این شادی و خرسندیِ او بود.

شاید که ما ترجیح دهیم بگوییم خدا پسری پیدا نکرد که وی را خشنود سازد، پس خود، پسری به وجود آورد که موجب خشنودی‌اش گردد؛ اما این باوری منحرف و گمراه کننده خواهد بود، چرا که پُری الوهیت، که اکنون از جهت جسم، در عیسی ساکن است (کولسیان ۹:۲)، پیش از اینکه عیسی ذات انسانی به خود بگیرد نیز در قالب یک شخصیت وجود داشته است. این حقیقت، ما را به تثلیث، و ذات و ماهیت خدا متمرکز می‌گرداند؛ اینجاست که به سومین نکته می‌رسیم:

**۳. پسری که خدا در او خشنود است، تصویر جاودانۀ خدا، و بازتاب خداست؛ و در نتیجه، خودِ خداست**

پولس در رسالۀ کولسیان ۱۵:۱ می‌نویسد:

و او صورت خدای نادیده است؛ نخست‌زادۀ تمامی آفریدگان. زیرا که در او همه‌چیز آفریده شد؛ آنچه در آسمان، و آنچه بر زمین است.

پسر، تصویر پدر است. منظور چیست؟ پیش از هر چیز، به آیاتی مشابه توجه کنیم.

رسالۀ عبرانیان ۳:۱، از پسر می‌گوید:

فروغ جلالش، و خاتم جوهرش بوده، و به کلمۀ قوت خود، حامل همۀ موجودات بوده.

پولس در رسالۀ فیلیپیان ۶:۲ می‌نویسد:

چون در صورت خدا بود، با خدا بودن را غنیمت نشمرد؛ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت.

پس پسری که خدا در او مسرور است، به تصویرِ خود اوست، جلال خود او را بازتاب می‌دهد؛ و خاتم جوهرش بوده، و به صورت اوست و با خدا برابر است.

بنابراین، نباید تعجب کنیم که یوحنای رسول در انجیل یوحنا ۱:۱ می‌گوید:

در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود؛ و کلمه خدا بود.

پس این کاملاً گمراه کننده خواهد بود که بگوییم پسری که خدا در او مسرور است، در مقطعی خاص، و یا آن هنگام که جسم پوشید، به وجود آمد؛ و یا آفریده شد. «در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود؛ و کلمه خدا بود.» از زمانی که خدا وجود داشته، کلمه؛ یعنی، پسر خدا، که در عیسی مسیح، ذات انسانی به خود گرفت نیز وجود داشته است.

حال، وقتی کتاب‌مقدس، مسیح را تصویر، یا بازتاب، یا مظهر، یا صورت خدا، و برابر با خدا می‌نامد، می‌توانیم منظورش را بهتر درک نماییم.

خدا، یگانه واقعیتی است که همواره از ازل وجود داشته است. این سرّی عظیم است، چرا که برای ما آسان نیست که تصور کنیم خدا هرگز آغازی نداشته، و پیوسته، همیشه و همواره وجود داشته، و هیچ‌چیز و هیچ‌کس او را به وجود نیاورده است. این واقعیت مطلقی است که همۀ ما چه بخواهیم، چه نخواهیم، باید با آن سر و کار داشته باشیم.

کتاب‌مقدس، چنین تعلیم می‌دهد که این خدای ابدی، همواره بدین صورت بوده است:

* تصویری کامل از خویش داشته است.
* بازتابی کامل از جوهرش داشته است.
* مظهری کامل از ذاتش داشته است.
* صورتی کامل، یا تصویری از جلالش داشته است.

ما در آستانۀ صحبت دربارۀ موضوعی هستیم که زبان از بیانش قاصر است، ولی شاید که شهامت به خرج داده و بگوییم که از زمانی که خدا، خدا بوده، از خویشتن آگاه بوده، و تصویری که از خود داشته، آن‌قدر کامل و بی‌نقص و پُر بوده، که همانا تصویری زنده و شخصی از خودش بوده است. این تصویرِ زنده، یا این بازتاب، یا این صورت خدا، خودْ خداست؛ یعنی، خدای پسر؛ و از این‌رو، خدای پسر نیز همراه با خدای پدر، ابدی بوده، و همذات با خدای پدر است؛ و از جلالی یکسان با او برخوردار می‌باشد.

**۴. خشنودی خدا در پسرش، خشنودی او در خودش است**

از آنجا که پسر، تصویر خدا، و بازتاب خدا، و مظهر خدا، و صورت خدا، و برابر با خدا، و در واقع، خداست؛ بنابراین، شادی خدا در پسرش، شادی در خویشتن است. از این‌رو، اصلی‌ترین، اساسی‌ترین، عمیق‌ترین، و زیربنایی‌ترین شادی خدا، آن شادی است که او در کمالات خویشتن، از آن برخوردار بوده، و بازتاب آن کمالات را در پسرش مشاهده می‌کند. او پسر را دوست دارد؛ و در پسر مسرور بوده، و در پسر خشنود است؛ زیرا که پسر، خودْ خداست.

شاید که این حقیقت، در ابتدا غرور و تکبر به نظر رسد؛ و خودپسندی و از خود راضی بودن و خودخواهی به حساب آید، چرا که اگر عمیق‌ترین و بالاترین شادی هر یک از ما، نگریستن خویشتن در آینه باشد، همین اصل در مورد ما نیز صدق می‌کند: ما مغرور و خودپسند و از خود راضی و خودخواه خواهیم بود.

اما چرا؟ زیرا که ما برای چیزی بی‌نهایت بهتر و ارزشمندتر و عظیم‌تر و ژرف‌تر از تأمل و تعمق در خود، آفریده شده‌ایم. برای چه چیزی؟ تأمل و تعمق در خدا، و لذت بردن از او! هر چیزی جز این، بت‌پرستی خواهد بود. خدا پرجلال‌ترین وجود است. دوست داشتن خدا، و مسرور بودن در او، توهینی عظیم به قدر و منزلتش نیست.

حال، همین هم در مورد خدا صادق است. چگونه است که خدا به آنچه که بی‌نهایت زیبا و پرجلال است، اهانت نمی‌کند؟ چگونه است که خدا بت‌پرستی نمی‌کند؟ تنها یک پاسخ وجود دارد: خدا باید بالاتر از هر چیز دیگر، زیبایی و کمال خویشتن را دوست داشته باشد و در آن مسرور باشد. در مورد ما، این غرور و تکبر است که رو‌به‌روی آینه، چنین حسی داشته باشیم؛ حال آنکه در مورد خدا، این عدالت است، اگر که رو‌به‌روی پسرش، چنین باشد.

آیا اصل و اساس عدالت، همین نیست که در چیزی که کاملاً پرجلال است، کاملاً مسرور باشیم؟ و آیا این خلاف عدالت نیست که ما به اموری عشق ورزیم که از ارزش چندانی برخوردار نیستند؛ و یا اصلاً ارزشی ندارند؟

پس، این عدالت خداست، که در ارزش و جلال خویشتن، بی‌نهایت غیرتمند و شاد و خرسند است؛ و اگر بر خلاف این عمل می‌کرد و برای کمالات خویش، شور و اشتیاقی جاودانه نمی‌داشت، نه تنها عادل نمی‌بود، بلکه بت‌پرست می‌بود.

اما بزرگ‌ترین مانعی که بر سر راه نجات ابدی ما وجود دارد، درست در همین جا است: چگونه است که چنین خدای عادلی، گناهکارانی چون ما را دوست می‌دارد؟ البته زیربنای نجات ما نیز در همین جا است: دقیقاً به خاطر عزت و احترام بیکرانی که پدر برای پسر قائل است، این امکان برای من، که گناهکاری شریر هستم، فراهم است که در پسر، پذیرفته، و محبت شوم؛ چرا که او با مرگ خود، همۀ اهانتها و زیانهایی را که با گناهانم، به جلال پدر وارد ساخته بودم، ترمیم نمود.

در هفته‌های آینده، بارها و بارها به این موضوع می‌پردازیم که چگونه خشنودی بیکران پدر در کمالات خویش، سرچشمۀ نجات و رهایی ما، و امید و شادی جاودانه‌مان می‌باشد. امروز، تازه شروع ماجراست.

موعظۀ خود را با پنجمین نکته، و آخرین کاربرد پایان می‌دهم. اگر حق با اِسکوگال باشد که می‌گوید، قدر و منزلت و کمال روح و جان، (و من اضافه می‌کنم، شور و شوق)، به چیزی است که بدان عشق می‌ورزد؛ پس . . .

**۵. خدا ارزشمندترین و عالی‌ترین وجود است**

چرا؟ زیرا پسرش را، او را که تصویر جلالش است؛ از ازل، با قدرتی کامل و بیکران، محبت نموده است. چه پرجلال و فرخنده‌اند پدر و پسر و روح محبتی که از ازل، میان پدر و پسر جاری بوده است!

باشد که در ابهت این خدای عظیم، حالتی از بیم و احترام داشته باشیم؛ و باشد که از همۀ دلخوریهای ناچیز و کم اهمیت، و خوشیهای زودگذر و امور حقیری که در زندگی، به دنبال آنها هستیم، روی گردانیم؛ و به شادی و سرور خدا، که در تصویر کمالات خویش؛ یعنی، پسرش، از آن برخوردار است، بپیوندیم. دعای ما این است:

خدای لایتناهی، ابدی و عادل! اعتراف می‌کنیم که اغلب، تو را حقیر شمرده‌ایم، و خود را آن‌قدر برافراشته‌ایم که بتوانیم در مرکز مهر و محبت تو قرار گیریم؛ یعنی آن جایی که فقط به تو در پسرت تعلق دارد. توبه می‌کنیم و می‌دانیم که جسارت کرده‌ایم؛ و حال، با خوشحالی، در ابهتِ خوشی و شادیِ خودکفای تو، که همانا شادیِ مشارکت با سه شخصیت تثلیث است، حالتی از بیم و احترام به خود می‌گیریم. ما نیز همراه با پسرت در (یوحنا ۲۶:۱۷)،دعا می‌کنیم که تا آن محبتی که به او نموده‌ای، در ما باشد؛ و او نیز در ما باشد. چه بسا که ما نیز در آن مشارکتِ شاد، و در اقیانوس محبت، تا ابدالاباد غرق گردیم. آمین.